

عاشق موزون



نویسنده: پرویز محمدی

Ketabton.com

#رمان_عاشق_موزون
#نویسنده_پرویز_محمدی
#قسمت_اول
#ژانر_اسلامی

آن شه موزون جهان عاشق موزون طلبت
شد رخ من سکه زر تا که به میزان برسم

مردی بود یحیی نام لطیف روزگار بود و خلقی عجیب داشت و کار خایفان

پیش گرفته بود و زبان طریقت و محبت و همتی عالی داشت و گستاخ درگاه بود و وعظی شافی داشت

چنان که او را یحیی واعظ می گفتند

و در علم و عمل قدمی راسخ داشت و سخنی موزون و نفسی گیرا داشت تا به حدی که گفته اند خداوند را دو یحیی بود یکی از انبیا یحیی پسر زکریا و یکی از اولیا (دوستان خدا)

یحیی طریق خوف از خدا را چنان بجا آورد که همه صدیقان به خوف او از فلاح (ستگاری) خود نومید گشتند.. و یحیی طریق رجا (امید) چنان سلوک کرد که دست همه مدعیان رجا را در خاک مالید

همه می گفتند حال حضرت یحیی پسر زکریا که معلوم است حال این یحیی چگونه بود؟

گفت: چنین رسیده است که هرگز یحیی را در طاعت ملالت نبود.

و در معاملات از خدا خطری عظیم داشت که کس طاقت آن نداشتی ..

دوستان از وی پرسیدن معاملات در رجا و معاملات خایفان چیست؟

یحیی گفت: بدان که ترک عبودیت (بندگی) ضلالت بود.. و خوف و رجا دو قائمه ایمانند..

محال باشد که کسی به طاعت رکنی از ارکان ایمان به ضلالت افتد..

خایف عبادت کند.. ترس قطعیت (حتماً)

امید دارد و وصلت را تا عبادت حاصل نباشد نه خوف درست آید و نه رجا و

چون عبادت حاصل بود بی خوف و رجا نبود .. نقل است روزی یحیی بر منبر

آمد چهار هزار مرد در حاضر بودند.. نگاهی کرد و نیکو از منبر فرود

آمد گفت: از برای آن کس که بر منبر آمدیم حاضر نیست..

نقل است برادری داشت به مکه رفت و به مجاوری بنشست و به یحیی نامه

نوشت که مرا سه چیز آرزو بود یافتم و یکی مانده است و دعا کن تا خداوند آن

یکی را هم عطا کند..

مرا آرزو بود که آخر عمر خویش در بقعه (مکان) فاضل تری بگذرانم به حرم

آمدم که فاضل تر بقا است و دوم آرزو داشتم که مرا خادمی باشد و خدمت من

کند و آب وضوه من آماده دارد خادمی شایسته خداوند مرا عطا کرد و سوم

آرزوی من آنست که پیش از مرگ تو را ببینم..

یحیی در جواب نامه برادرش نوشت : آنکه گفתי آرزویت بهترین بقعه بود. تو بهترین خلق باش و به هر بقعه که خواهی باش که بقعه به مردان عزیز است نه مردان به بقعه..

و اما آنکه گفתי مرا خادمی آرزو بود یافتم اگر تو را مروت و جوانمردی بودی خادم حق را خادان خویش نگردانیدی و از خدمت حق بازداشتی و به خدمت خویش مشغول نکردی تو خود خادمی و مخدومی (سروری) آرزو میکنی مخدومی از صفات حق است و خادمی از صفات بنده.. بنده چون مقام حق آرزو کرد فرعونى بود..

و اما آنکه گفתי مرا آرزوی دیدار تو است اگر تو از خدا خبر بودی تو را از من یاد نیامدی با حق صحبت چنان کن که ترا هیچ جا از برادر یاد نیاید که در درگاه حق فرزند قربان باید کرد تا به برادر چه رسد اگر خدا را یافتی من تو را به چه کار آیم و اگر نیافتی از من تو را چه شود..

گویند که یحیی یک بار به دوستی نامه نوشت که دنیا چون خواب است و آخرت چون بیداری و هرکه به خواب بیند که می‌گرید تعبیرش آن بود که در بیداری بخندد و شاد گردد تو در خواب دنیا بگری تا در خواب آخرت بخندی و شاد باشی..

یحیی دختری داشت روزی این دختر مادرش را گفت من چیزی میخواهم مادرش گفت از خدا بخواه.. دختر گفت ای مادر شرم دارم که بایست نفسانی از خدا خواهم بیا تو بده که آنچه تو دهی از آن او بود.. روزی یحیی با دوستش از دهی می‌گذشت که دوستش گفت خوش دهی است یحیی گفت خوش تر از این ده دل آن کس است که از این ده فارغ است.. روزی یحیی را به دعوتی بردند او مردی بود که چیزی نمیخورد و اگر خوردی کم خوردی..

یحیی را به به غذا خوردن خواستند.. یحیی گفت یک دم تازیانه ریاضت از دست نهم که این هوای نفس ما در کمین گاه مکر خود نشسته است.. اگر یک لحظه عنان به وی رها کنم مرا در ورطه هلاک اندازد..

شبى شمعى پيش او نهاده بودند بادی درآمد و شمع را خاموش کرد یحیی در گریستن آمد گفتند چرا می‌گریی هم این ساعت شمع را باز روشن کنیم گفت از این نمی‌گریم از آن می‌گریم شمع های ایمان و چراغ های توحید در سینه های

ما افروخته اند می ترسم که نباید از مهب بی نیازی بادی درآید هم و آن همه را فرو نشانند..

روزی به پیش او می گفتند که دنیا با ملک الموت به حبه (ذره دانه) نیرزد گفت کرده اید اگر ملک الموت نیست نیرزدی گفتند چرا گفت.. مرگ سببی است که دوست را به دوست رساند..

و یک روز به این آیت برسید (آمنا برب العالمین) گفت ایمان یک ساعته از محو کردن کفر دویست ساله عاجز نیامد.. ایمان هفتاد ساله از محو کردن گناه هفتاد ساله کی عاجز آید..

و گفت اگر خدا تعالی روز قیامت گوید که چه چیز خواهی گویم خدواندا آن خواهم که مرا به قعر دوزخ فرستی و بفرمائی تا از بهر من سرا پرده های آتیشن بزنند و در آن سرپرده تختی آتشین بنهند تا چون ما در قعر بر سریر مملکت نشینیم دستوری فرمائی یک نفس بزنیم از آن آتش که در سر من ودیعت (امانت) نهاده تا مالک را و خزانه را با دوزخ جمله را با یک بار به عدم برم..

و گفت اگر دوزخ مرا بخشند هرگز هیچ عاشق را نسوزم از بهر آنکه عاشق خود او را صد بار سوخته است.. سایی گفت اگر آن عاشق را جرم بسیار بود او نسوزانی؟ گفت نی که آن جرم با اختیار نبوده باشد که کار عاشقان اضطراری بود نه اختیاری..

و گفت هر که شاد شود به خدمت خدای عزوجل جمله اشیاء به خدمت او شاد شود و هر که چشم روشن بود به خدا جمله اشیاء به نظر کردن در او روشن شود.. و گفت نیست کسی که در خدا متحیر (حیران) شود همچون کسی که متحیر شود عجایی که بر او میگذرد..

و گفت خدای تعالی از کریم تر است که عارفان را دعوت کند به طعام بهشت که ایشان را اهمیتی است که جز به دیدار خدا سر فرو نیارند.. و گفت : همان قدر که خدا را دوست داری خلق تو را دوست دارند. و همان قدر که از خدا ترس داری خلق از تو ترس دارند. و همان قدر که به خدا مشغول باشی خلق به کار تو مشغول باشند.

قسمت دوم __رمان عاشق موزون 

و هر که شرم داشته بود از خدا در حال طاعت
خدای عزوجل شرم ، کرم دارد که او را عذاب کند از بهر گناه .
یحیی گفت : حیاء بنده پشیمانی است .
و حیاء خداوند عزوجل کرم است .
و گفت : گمان نیکو بنده به خدا بر قدر معرفت وی بود به کرم خدا .
و نبود هرگز کسی که ترک گناه کند از شرم خدا که میداند خدا او را می بیند در
چیزی که نهی کرده است پس او از آن جهت اعراض کند نه از جهت خود ..
گمان نیکو به خدا بهترین گمان هاست چون اعمال شایسته را مراقبت می کند . و
اما اگر با غفلت و معاصی بود آن یک آرزو بود که بنده را در خطر اندازد ..
از عمل نیکو گمان نیکو خیزد و از عمل بد گمان بد ..
زیان دیده آن کسی است که
مهمل (بی اساس_ یاوه) گذراند روزگار خویش به تنبلی و تن پروری و مسلط
گرداند جوارح خود رت بر هلاکت و بمیرد پیش از آنکه به هوش آید از جنابت ..
و گفت : عبرت به خروار (فراوان) است و هر کس به عبرت نگاه کند به
مثقال (ذره) ..
بعدش گفت : هر که اعتبار نکند به شهود و مشاهده و پند نپذیرد به نصیحت و
هر که اعتبار کند ب شهود مستغنی گردد از نصیحت ..
..
دور باش از صحبت سه قوم
1_ علماء غافل
2_ میزبان متملق
3_ متصوف جاهل
و گفت : تنهایی آرزوی صدیقان است و انس گرفتن به خلق وحشت ایشان
است ..
سه خصلت است از صفت دوستان خدا اعتماد اولی .. کردن بر خدا در همه چیز
ها
دومی .. و بی نیاز بدون بدو از همه چیز ها

سومی.. از همه چیز ها و در همه چیز ها رجوع کردن به او

..

وگفت : اگر مرگ را در بازار فروختند و بر طبق نهادند سزاوار بود اهل آخرت را که جز مرگ را نخریدند..

اصحاب دنیا را خدمت پرستاران و بندگان کنند و اصحاب آخرت را خدمت احرار و ابرار و زهاد و بزرگواران کنند..

یحیی گفت : نشانه مرد حکیم در سه چیز بود.

یکی آن که به چشم نصیحت در توانگران ببیند نه به چشم حسد دوم آنکه به چشم شفقت در زنان ببیند نه به چشم شهوت و سوم آنکه به چشم تواضع در درویشان ببیند نه به چشم تکبر..

و هر که خیانت کند به خدا در سر پرده او را بداند خدا به آشکارا..

و گفت: چون بنده انصاف بدهد از نفس خویش خدا او را پیامرزد..

گفت: با مردمان سخن اندک گوئید و با خدا سخن بسیار گوئید. و گفت چون

عارف با خدا دست از ادب بردارد هلاک شود با هلاک شده گان ..

هر که توانایش به خدایش بود همیشه توانگر است و هر که توانگری اش به کسب خویش بود همیشه فقیر بود.

و گفت : سبحان آن خدائی که بنده گناه می کند و حق شرم از او دارد..

و گفت : گناهی که که تو را محتاج گرداند به دوستر دارم از عملی که بدو نازند..

و هر که خدا را دوست دارد نفس را دشمن دارد.

یحیی بردارش را گفت : نصیب مؤمن از تو چیز باید که باشد یکی اگر آنکه

منفعتی نتوانی رسانید مضرتی نرسانی و اگر شاد نتوانی گردانید باری اندوه به آن نگذاری و اگر مدحش نگوئی باری نکوهش نکنی..

و گفت : هیچ حماقت بیش از آن نیست که تخم آتش می اندازد و به بهشت طمع می دارد..

و گفت : یک گناه بعد از توبه زشت تر بود از هفتاد گناه پیش از توبه..

.

گناه مومن از میان بیم و امید بود چون روباهی بود میان دو شیر..

و گفت : بسنده است شما را از دارو ها ترک گناه..
و عجب دارم از کسی که پرهیز کند از طعام از بیم بیماری پس چرا پرهیز نکند
از گناه از بیم عقوبت..
گفت : کرم خدا در آفریدن دوزخ ظاهر تر است تا آفریدن بهشت از بهر آنکه هر
چند بهشت وعده کرده است اما اگر بیم دوزخ نبود یک تن به اطاعت نشدی..
در مورد دنیا گفت : دنیا جایگاه اشغال است و پیوسته بنده میان مشغولی و بیم
است تا بر چی قرار گیرد دروخ یا بهشت؟
و جمله دنیا از اول تا آخر در برابر یک ساعت غم نیرزد پس چگونه بود جمله
عمر در غم بودن از دنیا با نصیب اندک از او..
دنیا دکان شیطان است زنهار که از دکان او چیزی نذردی که پس در آید و از تو
باز ستاند..
و دنیا خمر شیطان است هر که از آن مست شد هرگز به هوش باز نیاید مگر
در میان لشکر خدا روز قیامت در ندامت و خسران..
دنیا چون عروسی است و جوینده او چون مشاطه او و زاهد در او کسی
است که روی وی سیاه کنند و موی وی بکنند و جامه وی بدرند ..
در دنیا اندیشه است و غم و در آخرت عذاب است و عقاب پس از او راحت کی
خواهد بود..
خداوند می فرماید از من شکایت مکنید از غم دنیا شما را این پوشیده نیست که
هر دو جهان مراست و من شما را..
در کسب کردن دنیا ذلت نفس است و در کسب کردن بهشت عزت نفس است ای
عجب از کسی که اختیار کند خواری و مذلت را در طلب چیزیکه جاوید و باقی
نخواهد ماند..
و شومی دنیا ترا به آن درجه است که آرزوی آن ترا از خدا مشغول کند..
و گفت : عاقل سه تن است یکی آن که ترک دنیا کند پیش از آنکه دنیا ترک وی
کند..
دوم آنکه آن گور عمارت کند پیش از آنکه در گور رود..
و سوم آنکه خدا را راضی دارد پیش از آنکه به او برسد..
گفت : دو مصیبت است بنده را
گفتند آن کدام بود گفت یکی آن که مالی جمع کرده از او بستانند دوم آنکه از

یک یک

چیز از مال او سؤال کنند..

جهان همیشه در عز و طاعت است و جوینده حق همیشه در روح و راحت است

و

است و گفت تکبر کردن بر آن کس که بر تو به مال تکبر کند تواضع بود و گفت

از

پایگاه افتادن مردان آن باشد که در خویشتن به غلط افتد و گفت مرید را از سه

چیز گریز

نیست خانه که در آن متواری (سرگردان) بود و کفایتی که بدان توان زیستن و

عملی که بدان سختی

تواند کرد و خانه او خلوت است و کفایت او توکل است و حرفت او عبادت است

و گفت : چون مرید مبتلا گردد به بسیار خوردن ملایکه پرو بگریند.. و هر که

را به حرص بر خوردن مبتلا کردند زود بود که به آتش شهوت سوخته گردد و

گفت : در تن فرزند آدم هزار عضو است جمله از شر و آن همه در دست

شیطان است.. چون مرید را گرسنه بود نفس را ریاضت دهد آن جمله اعضا

خشک شود به آتش گرسنگی جمله سوخته گردد و گرسنگی نوری است و سیر

خوردن ناری است و شهوت هیزم آن که از آن آتش زاید آن آتش فرو ننشیند

تا خداوند آن را نسوزد.. و گفت هیچ بنده سیر نخورد که خداوند از او نبرد

چیزی که هرگز بعد از آن را نتواند یافت و گفت گرسنگی طعام خدا است در

زمین که تنها صادقان بدان قوت یابد و گفت گرسنگی مریدان را ریاضت است و

تایبان را تجربت است و زاهدان را سیاست است و عارفان را مکرمت است و

گفت پناه میگیرم به خدای تعالی از زاهدی که فاسد گرداند معده خود را از بسیار

خوردن طعامها توانگران و گفت: ایشان سه قوم اند زاهد و مشتاق و واصل

واهد معالجه به صبر کند و مشتاق معالجه به شکر و واصل معالجه به ولایت

کند و گفت چون بینی که مرد اشارت به عمل کند بدان که طریقت او ورع (تقوا)

است و چون بینی اشارت به آیات کند بدان که طریق او طریق ابدال است و چون

بینی که اشارت به آلامیکند بدان که طریق او طریق محبان است و چون بینی که

تعلق به ذکر کند بدان که طریق او طریق عارفان است و گفت مادام که تو شکر

میکنی شاکر نه ئی و غایت شکر تحیر است و گفت مرید آخرت را دل ساکن

نشود مگر در چهار موضع یا گوشه خانه یا مسجدی یا گورستانی یا موضعی که هیچکس او را نتواند دید پس باکی نشستن او مگر با کسی که سیر نگردد از ذکر خدای تعالی گفتند بر مرید چه سخت تر گفت هم نشینی اصداد * و گفت بنگر انس خویش به خلوت و انس به حق در خلوت اگر انس تو به خلوت بود و چون از خلوت بیرون آئی انس تو برود و اگر انس تو به خداوند بود همه جهان تو را یکی بود دشت و کوه و بیابان و گفت تنهایی هم نشین صدیقان است و گفت در وقت نزول بلا حقایق صبر آشکارا گردد و در وقت مکاشفه (سیر کردن روح) مقدر حقایق رضا روی نماید و گفت هر که امروز دوست دارد آنچه دشمن دارد فردا از پس در آیدش و هر که امروز دشمن دارد آنچه دوست دارد فردا آن چیز بدو رسد و گفت ضایع شدن دین از طمع است و باقی ماندن دین در ورع (تقوا) است..

و گفت با خوی نیک معصیت زیان ندارد ..
گفت اعمال محتاج است به سه خصلت علم و نیت و اخلاص و گفت به صدق توکل آزادی توان یافت از بندگی و به اخلاص استخراج جزا توان کرد و به رضا دادن به قضا عیش را خوش توان گردانید و گفت ایمان سه چیز است خوف و رجا و محبت و در ضمن خوف ترک گناه تا از آتش نجات یابی و در ضمن رجا در طاعت خوض کردن است تا بهشت یابی و در ضمن محبت احتمال مکروهات کردن است تا

رضاء حق به حاصل آید .
و گفت عارف آن بود که هیچ چیز دوستر از ذکر خدا ندارد.. و معرفت بدل تو راه نیابد تا معرفت را به نزدیک تو حقی مانده است تا گزارده نگردد و گفت خوف درختی است در دل و ثمره آن دعا و تضرع است چون دل خایف گردد جمله جوارح به طاعت اجابت کند و از معاصی اجتناب نماید و بلندترین منزل طالبان خوف است و بلندترین منزل واصلان حیاست.. * و گفت هر چیزی را زینتی است و زینت عبادت خوف است .. علامت خوف کوتاهی امل است و گفت علامت فقر خوف فقر است و گفت بلندترین پرهیزگاری تواضع است .. است و گفت اخلاص پاک کردن عمل است از عیوب..
و گفت علامت شوق آن است که جوارح از شهوات نگاه داری و علامت شوق

به خدای دوستی حیاست با راحت به هم یعنی چون حیا بود و رنج نبود که بسوزاند شوقش زیادت شو.. و گفت طاعت خزانه خدای است و کلید آن دعا و گفت توحید نور است.. و شرک نارست نور توحید جمله سیئات موحدان را بسوزاند و نار شرک جمله حسنات مشرکان را خاکستر گرداند.. و چون توحید عاجز نیست از هر چه در پیش رفته است از کفر و طغیان هم چنین نیز عاجز نبود که محو گرداند هر چه بعد از آن رفته است از گناه و عصیان ..* و گفت ورع .

علم و بی تأویل و گفت ورع دو گونه باشد ورعی بود در ظاهر که نجنبد مگر به خدا و ورعی بود در باطن و آن

آن بود که در دلت به جز خدای در نیاید..* و زهد سه حرف است زا و ها و دال اما را ترک زینت است و ها ترک هوا و دال ترک دنیا و گفت از زهد سخاوت خیزد به ملک و از حب سخاوت به نفس و روح..* و گفت زاهد به ظاهر زهد آن است که به ترک دنیا حریص تر بود از حرص بر طلب دنیا و زاهد به ظاهر صافی است و به باطن آمیخته و عارف به باطن صافی است و به ظاهر آمیخته.. و گفت فوت سخت تر است از موت زیرا که موت انقطاع است از خلق و فوت انقطاع است از حق تعالی و هر که سخن گوید پیش از آن که بیندیشد پشیمانیش بار آرد و هر که بیندیشد پیش از آن که سخن گوید سلامت یابد.. و گفت علامت توبه نصح سه چیز است کم خوردن از بهر روزه و کم خفتن از بهر نماز و کم گفتن از بهر ذکر خدای تعالی و گفت ذکر او جمله گناه را غرقه گرداند خود رضاء او چگونه بود.. و رضاء او غرقه گرداند آمال را خود حب او چگونه بود.. و حب او در دهشت اندازد عقول را خود او چگونه بود و او فراموش گرداند هر چه دون اوست خود لطف او چگونه بود.. پرسیدند که به چه توان شناخت که خدای تعالی از ما راضی است یا نی گفت از تو راضی باشی از او نشان است که او از تو راضی است.. گفتند آن گاه کسی بود که از او راضی نبود و دعوی معرفت او کند گفت آری هر که غافل ماند از انعام او و در خشم به سبب - مقدوری چه از نعمت و چه از محنت و چه از مصیبت و کسی گفت کی بود که به مقام توکل رسم و رداء پرافکنم و با زاهدان بنشینم گفت آنگاه که نفس را در سر ریاضت دهی تا آنگاه که اگر سه روز تو را حق روزی ندهد ضعیف نگردی در نفس خود و اگر بدین درجه نرسیده باشی نشست تو بر بساط

زاهدان جهل بود.. و از فضیحت شدن تو ایمن نباشم گفتند فردا که ایمن تر بود گفت آن که امروز بیشتر ترسد گفتند مرد به توکل کی رسد گفت آنگاه که خدا تعالی را به وکیلی رضا دهد گفتند توانگری چه باشد گفت ایمن بودن به خدای گفتند عارف که باشد گفت هست نیست بود گفتند درویشی چه است گفت آن که به خداوند خویش از جمله کاینات توانگر شوی مگر که یک روز در پیش او سخن توانگر و درویشی میرفت گفت فردا نه توانگری وزنی خواهد داشت و نه درویشی صبر و شکر وزن خواهد داشت باید که شکر آری و صبر کنی گفتند از خلق در زهد که ثابت قدم تر گفت آن که یقین او بیشتر بود گفتند محبت را نشان چه است گفت آن که به نکوئی زیادت نشود و به جفا نقصان نگیرد . یکی گفتش مرا وصیتی کن گفت سبحان الله چو نفس من از من قبول کند دیگری از من قبول چگونه کند گفتند جماعتی را میبینیم که تو را غیبت کنند گفت اگر خدا مرا بخواهد آمرزید هیچ زبان ندارد مرا آنچه ایشان گویند و اگر نخواهد آمرزید پس من سرای آنم که ایشان میگویند ..و گفتند تو چرا همه از رجا سخن میگویی و همه از کرم و لطف او شرح میدهی گفت لابد سخن چون منی با جوانمردی به جز از کرم و لطف نبود و او را مناجات است..

قسمت آخر__ رمان عاشق موزون 

گفت خداوندا امید من به توبه سینات بیش از آن است که امید من به توبه حسنات از بهر آنکه من خویشان چنان می یابم که اعتماد کنم بر طاعت به اخلاص و من چگونه طاعت به اخلاص توانم کرد و من به آفات معروف ولکن خود را در گناه چنان مییابم که اعتماد دارم بر عفو تو و تو چگونه گناه من عفو نکنی و تو به جود موصوف و گفت الهی مر موسی کلیم را و هرون عزیز را به نزدیک فرعون طاغی باغی فرستادی و گفتی سخن با او آهسته بگوئید الهی این لطف تو است با کسی که دعوی خدائی میکند .خود لطف تو چگونه بود با کسی که بندگی تو را از میان جان میکند و گفت الهی لطف و حلم تو با کسی که انا ربکم الاعلی گوید این است لطف و کرم تو با کسی سبحان ربی الاعلی گوید که داند که چه خواهد بود ..و گفت الهی در جمله مال و

ملک من جز گلیمی کهنه نیست یا این همه اگر کسی از من بخواهد اگر چه محتاجم از و باز ندارم تو را چندین هزار رحمت است و به ذره محتاج نه و چندین درمانده رحمت از ایشان دریغ داشتن چون بود و گفت الهی تو فرموده که من جاء بالحسنة فله خير منها هر که نیکویی به ما آرد بهتر از آن بدو باز دهم هیچ نیکوتر از ایمان نیست که به ما داده چه بهتر از آن به مادی جز لقاء تو خداوندا * و گفت الهی چنانکه تو به کس نمایی کارهای تو به کار کس نماند هر کسی که هر کسی را دوست دارد همه راحت آن کس جوید تو چون مرکسی را دوست داری بلا بر سر او بارانی و گفت خداوندا هر چه از دنیا مرا خواهی داد به کافران ده و هر چه از عقبی مرا خواهی داد به مومنان ده که مرا بسنده است در دنیا یاد کرد تو و در عقبی دیدار تو و گفت الهی چگونه امتناع نمایم به سبب گناه از دعا که نمیبینم تو را که امتناع نمایی به سبب؟ گناه من از عطا اگرچه گناه میکنم تو هم چنان عطا میدهی پس من نیز اگرچه گناه میکنم از دعا باز نتوانم ایستاد و گفت الهی اگر من نتوانم که از گناه باز ایستم تو میتوانی که گناهم بیامرزی * و گفت الهی هر گناه که از من در وجود میآید دو روی دارد یکی روز به لطف تو دارد و یکی روی به ضعف من یا بدان روی گناهم عفو کن که به لطف تو دارد یا بدان روی بیامرز که به ضعف من دارد و گفت الهی به بد کرداری که مراست از تو میترسم و به فضلی که تو راست به تو امید میدارم پس از من باز مدار فضلی که تراست به سبب بدکرداری که مراست * و گفت الهی بر من بخشای زیرا که من از آن توام و الهی چگونه ترسم از تو و تو کریمی و چگونه نترسم از تو و تو عزیزی و گفت الهی چگونه خوانم تو را و من بنده عاصی و چگونه نخوانم تو را و تو خداوند کریم و گفت الهی زهی خداوند پاک که بنده گناه کند و تو را شرم کرم بود و گفت الهی ترسم از تو زیرا که بنده ام و امید میدارم به تو زیرا که تو خداوندی و الهی تو دوست میداری که من تو را دوست دارم با آن که بی نیازی از من پس چگونه دوست ندارم که تو مرا دوست داری با این همه احتیاج که به تو دارم * و گفت الهی من غریبم و ذکر تو غریب و من با ذکر تو الفت گرفته ام زیرا که غریب با غریب الفت گیرد و گفت الهی شیرین ترین عطاها در دل من رجای تست و خوشترین سخنان بر زبان من ثنای توست و دوست ترین وقتها بر من وقت لقاء توست و گفت الهی مرا عمل بهشت نیست و طاقت دوزخ ندارم اکنون کار با فضل تو افتاد و گفت اگر فردا مرا گوید

چه آوردی گویم خداوندا از زندان موی بالیده و جامه شوخگن و عالمی اندوه و حجلت بر هم بسته چه توان آورد مرا بشوی و خلعتی فرست و مپرس * نقل است که یحیی صد هزار درم وام داشت بر غازیان و حاجیان و فقرا و علما و صوفیان صرف کرده بود بود ما تقاضا میکردند و دل او بدان مشغول بود شب آدینه پیغمبر را به خواب دید که گفت ای یحیی دل تنگ مشو که از دلتنگی تو من رنجورم برخیز و به خراسان رو که آن صد هزار درم که تو وام داری آن جایگه زنی از بهر تو سیصد هزار درم که تو وام داری نهاده است گفت یا رسول الله آن شهر کدام و آن شخص کیست گفت شهر به شهر میرو و سخن میگوی که سخن تو شفای دلهاست که من خود چنان که به خواب تو آمده ام به خواب آن کس روم پس یحیی به نیشابور آمد و او را در پیش طاق منبر نهادند گفت ای مردمان نیشابور من اینجا به اشارت پیغمبر آمده ام که فرموده است که وام تو یک کس بگذارد و من صد هزار درم نقره وام دارم و بدانید که سخن ما را به هر وقت جمالی بود اکنون این وام حجاب آمد یکی گفت من پنجاه هزار درم بدهم دیگری گفت چهل هزار درم بدهم یحیی نگرفت و گفت سید به یک کس اشاره کرده

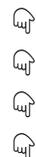
است پس در سخن آمد روز اول هفت جنازه از مجلس او برداشتند پس چون در نیشابور وام گزارده نشد عزم بلخ کرد چون آنجا رسید مدتی بازداشتند تا سخن گفت و توانگری را فضل نهاد بر درویشی صد هزار درمش بدادند شیخی در آن ناحیت بود مگر این سخن خوش نیامد توانگری را فضل نهادن گفت خدای برکت نهاد بر وی چون از بلخ بیرون آمد راهش بزدند و مالش ببرند گفتند اثر دعاء آن پیر بود پس عزم هرا کرد و گویند که به مرو رفت پس به هرا آمد و خواب باز گفت دختر امیر هرا در مجلس بود کس فرستاد که ای امام دل از وام فارغ دار که آن شب که سید عالم در خواب به تو گفت با من نیز گفت گفتم یا رسول الله من پیش او روم فرمود که او خود آید و من انتظار تو می کردم چون پدر مرا به شوهر داد آنچه دیگران را روی و مس باشد مرا از نقره و زر ساخت آنچه نقره است سیصد هزار درم است جمله به تو ایثار کردم ولیکن یک حاجت دارم و آن آن است که چهار روز دیگر مجلس بگویی یحیی چهار روز مجلس بگفت روز اول ده جنازه برگرفتند و روز دوم بیست و پنج جنازه برگرفتند و روز سوم چهل جنازه و روز چهارم هفتاد جنازه

و پس روز پنجم از هرا پرفت با هفت شتر وار نقره چون به بلهم رسید پسر بـ
او بود و آن مال می آورد گفت نباید که چون به شهر رسد حالی به غراما و فقرا
دهد و مرا بی نصیب بگذارد هنگام سحر مناجاة میکرد سر به سجده نهاد ناگاه
سنگی بر سر او آمد یا
یحیی گفت مال من را به غریمان دهید و جان بداد اهل طریقت او را بر گردن
نهادند و به نیشابور آوردند و به گورستانی معمر دفن کردند رحمة الله علیه...

پایان

نویسنده_پرویز_محمدی

مجموعه آثار که به نشر رسیده اند قرار ذیل اند..☺



1: رمان حیات

2: رمان عشق و دردسر

3: رمان عشق بینظیر من

4: رمان گناه

5: رمان زنده گی جنجالی

6: رمان به یاد تو

7: رمان فرشته کوچک من

- 8: رمان شیطان در چهره عشق
- 9: رمان عشق و امید
- 10: رمان شاخ نبات
- 11: داستان دوستی با محبت بیشتر از عشق
- 12: رمان قلب من
- 13: رمان عشق مجازی
- 14: رمان عشق پاک
- 15: رمان عشق مجازی (2)
- 16: رمان فرجام عشق ناکام
- 17: رمان عشق از نو
- 18: رمان ندای عشق
- 19: داستان واقعی نهران
- 20: داستان واقعی سارا
- 21: رمان استاد جذاب من
- 22: رمان ملکه شب هایم
- 23: رمان قدرت عشق
- 24: رمان رویای یک پدر
- 25: رمان سرنوشت
- 26: رمان عشق ناکام
- 27: رمان دختر افغان
- 28: رمان درد
- 29: رمان هزار کوچه
- 30: رمان دلداده
- 31: رمان تو باور کن معجزه کارش را میکند
- 32: رمان واقعی دنیا
- 33: رمان صنم جان
- 34: رمان عشق جنجالی
- 35: رمان عاشقترین معشوق
- 36: رمان عاشق موزون
- 37: رمان اصل هر عشق
- 38: رمان دلبر چشم وحشی من
- 39: رمان دختری که از پنجره ها میترسید
- 40: رمان دختر یتیم
- 41: رمان شادی اولین و آخرینم
- 42: رمان جنگل تسخیر شده
- 43: رمان نیمه ای پنهان من

Facebook: Parwiz Mohammadi

Whatsapp:+93777833497

Instagram: Parwiz_mohammadi_official

Telegram: +93777833497

Telegram : [کانالLinks](#)

https://t.me/Mohammadi_dastan:1کانال

:2کانالhttps://t.me/parwiz_mohammadi002

:3کانالhttps://t.me/mohammadi_bookstore1

همین حالا وارد کانال های ما شوید و از رمان و داستان های جدید من آگاه شوید.

نویسنده_ پرویز محمدی

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**